

جستار گشایی (تبارشناسی جناح چپ و راست در سیاست پسا انقلاب ایران)

جستار گشایی

آن که گذشته را کنترل می‌کند، آینده را کنترل می‌کند؛
آن که حال را کنترل می‌کند، گذشته را کنترل می‌کند. (جرج اُروِل،
۱۹۸۴)

از نیمه سال ۱۴۰۲، پروژه خالص/یکدست‌سازی در نظام جمهوری اسلامی ایران، که از اواسط دوره دوم ریاست جمهوری حسن روحانی کلید خورده بود، به مرحله تحقق عملی و عینی رسید؛ پروژه‌ای که با برگزاری انتخابات مجلس شورا در اسفند ۱۳۹۸ و بلااثرکردن حق‌گزینش شهروندان ایران، آغاز و در شبه‌انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۴۰۰ آشکارا به اوج خود رسید.

این یکدست‌سازی به معنای آن نبود که همه نیروهای ایرانی برانداز، معاند یا منتقد نظام از حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن و تعیین سرنوشت خویش محروم شوند؛ بلکه عملاً مترادف بود با بیرون راندن تمامی طیف‌های گوناگون فکری و سیاسی ملتزم به ساز و کارها، روندها و روال‌های فعلی مسلط بر فضای حکمرانی در جمهوری اسلامی؛ اعم از اصلاح‌طلبان و اعتدالیون و ملی‌ون پیشاپیش حذف‌شده^۱ شناسنامه‌دار، که بسیاری از چهره‌های آنان نقشی تعیین‌کننده در پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ و تثبیت نظام حاکم داشته‌اند. طرفه اینجاست که در رفتار و گفتار این سیاست‌ورزان، کمترین اثری از سویه‌های معاندانه یا براندازانه دیده و شنیده نشده و نمی‌شود، تا بدانجا که مورد طعن و لعن اپوزیسیون خارج و داخل واقع‌گشته، مسؤول تداوم حیات نظام پنداشته‌شده و به‌کنایت، «استمرارطلب» نامیده می‌شوند.

اما این روند ویرانگر، پدیده‌ای بی‌پیشینه در سپهر سیاست پساانقلاب ۵۷ نیست. تفکر حذف رقیب سیاسی-ایدئولوژیک، از فردای پیروزی انقلاب آغاز شد. با صرف‌نظر از اعدام‌های فله‌ای شیخ‌صادق خلخالی و رفتارهای تند و بی‌پروای اسدالله لاجوردی و همیارانش با احزاب و گروه‌های منتقد و مخالف نظام، که خارج از بحث ماست، به

منازعات پرهزینه میان دستجات سیاسی خودی می‌رسیم؛ منازعاتی که هزینه‌اش را چند نسل از شهروندان این مرزوبوم پرداخته و می‌پردازند. اینجا سخن بر سر این نیست که به گمان عده‌ای، حتی بنیانگذار نظام، نیروهای به اصطلاح لیبرال و ملی نباید شریک در اداره رژیم سیاسی شوند که خود به خاطر آن زندان‌ها کشیده‌اند و هزینه‌ها داده‌اند؛ و به طریق اولی سخن بر سر قلع و قمع نیروهای مجاهد و فدایی و طیف‌های مارکسیستی مبارزان دوران پهلوی هم نیست؛ بلکه شوربختانه سخن بر سر نزاع میان همانانی است که مولا و مقتدایشان در پیش و پس از انقلاب، آیت‌الله خمینی بود؛ نه هیچ چهره سیاسی یا مرجع تقلیدی دیگر. مبارزان دیروز که مقلدان مکتب مرجع تبعیدیشان بودند و در فردای انقلاب به مناصب و مزایایی رسیدند، پس از حذف تقریباً همه نیروهای مؤثر و سهم در انقلاب، به آن خالصسازی خونبار رضایت نداده، به تصفیه‌ها و دستکم جناح‌بندی‌های درونی نیز دست زدند که ثمره آن تولد دو نحله سیاسی به اصطلاح چپ و راست بود که در طول چهار دهه گذشته تطوّر و فرگشتی بسیار یافته و قبض و بسط و رجعت و طلاق فراوان به خود دیده‌است.

اگر این قول حکیمانه هراکلیتوس را بپذیریم که «تنها اصل ثابت در جهان، تغییر است» و این سخن نغز ابوالفضل بیهقی را نیک دریابیم که «...و عادت زمانه چنین است که هیچ چیز بر یک قاعده بنماند و تغییر به همه چیزها راه یابد» لاجرم باید اذعان کنیم که پدیده‌های این جهان و از جمله پدیده‌های اجتماع انسانی به یکباره رخ نمی‌نمایند و طی فرایندی تدریجی و تحت تأثیر عوامل پیدا و پنهان بسیار آشکار می‌شوند و تا دهه‌ها و بلکه سده‌ها بر سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی اعتقادی یک ملت و کشور تأثیر می‌گذارند؛ همچنان که رقابت‌های پرفرازونشیب این دو نحله به اصطلاح سیاسی موسوم به چپ و راست سابق و اصلاح‌طلب و اصولگرای لاحق، در آغاز امر بدین شدت و حدت و با این چیستی و ماهیت نبود و در طول چهاردهه به تدریج چنان ابعاد ژرف و گسترده‌ای یافت که دیگر این اواخر، وجود یکی، مُرادف عدم آن دیگری شده بود و ایجاب این، مُساوقِ نفی آن!

برای روایت این پدیده در اقلیم سیاست‌ورزی نزدیک به نیم قرن اخیر ایران، پیش از هرسخنی تبارشناسی این دو واژه، پرکاربرد در ادبیات سیاسی جهان و به تبع آن ایران، خالی از فایده‌ای نمی‌تواند باشد.

اصطلاح «چپ» و «راست» از مفاهیم نه‌چندان روشن در تاریخ و ادبیات سیاسی است. خاستگاه این دو اصطلاح، انقلاب‌کبیرفرانسه است. خلاصه مطلب این که در مجلس ملی فرانسه، نمایندگان محافظه‌کار طرفدار پادشاهی در سمت راست رئیس می‌نشستند و نمایندگان جمهوری‌خواه و انقلابی در

دست چپ و نمایندگان میانه‌رو در وسط، که خود بازتابی از محافظه‌گرایی، لیبرالیسم و رادیکالیسم بود. این اصطلاح به تدریج، بعد از انقلاب فرانسه در ادبیات سیاسی غرب رایج شد؛ به‌گونه‌ای که به مرور، در عداد یکی از محورهای اساسی در تقسیم‌بندی افراد، جناح‌های سیاسی و رژیم‌ها به شمار رفت. در طول بیش از دو قرن کاربرد، هر یک از این دو اصطلاح معانی متفاوتی یافتند و از نظر معنایی، تطوّر بسیاری پایه‌پای پیدایش گرایش‌های نو و گوناگون سیاسی پیدا نمودند؛ به‌گونه‌ای که تعیین مرز روشن میان آن دو را ناممکن کرده‌است. نمود کامل راست‌گرایی را در محافظه‌گرایی و لیبرالیسم می‌توان دید. همچنین فاشیست‌ها نیز با وجود تفاوت در اصول، از جهاتی جزو راستی‌های افراطی محسوب می‌شوند. نمونه گروه‌های چپ نیز سوسیالیست‌ها و رادیکالیست‌ها هستند. کمونیست‌ها و آنارشیست‌ها نیز که بر برابری مطلق تأکید می‌کنند جزو چپی‌های تندرو به حساب می‌آیند.

در ایران نیز علاوه بر لغزندگی مفهومی این دو اصطلاح، کاربرد آن برای بیان مرزبندی‌های سیاسی داخل کشور، مبهم و نارسا به نظر می‌رسد؛ اما با این حال و با مسامحه در کاربرد آن از زمان مشروطه می‌توان ردّ پای ایدئولوژی‌ها و جناح‌های چپ و راست را جستجو کرد. این صف‌بندی دوگانه، از صدر جنبش مشروطیت در منازعات پیرامون مشروطه و مشروعیت و جدال قدیم و جدید، رخ نمود؛ اما در دوران پهلوی اول به دلیل شرایط سیاست و حکومت در آن دوران، فروکش کرد. پس از آن در دوره پهلوی دوم، اطلاق چپ به کمونیست‌ها و حزب توده شایع گردید. اساساً در وقایع بعد از شهریور ۲۰ به‌ویژه در پیرامون نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و سرخوردگی رویکرد اسلام سیاسی بعد از سرنوشت آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام، پس از کودتای ۲۸ مرداد که بخش بزرگی از روحانیان و اعظام حوزه از سیاست کناره‌گرفته و عملاً پشتیبان نهاد سلطنت بودند، به‌گونه‌ای غلبه با راست سنتی بود که ذیل جریان اسلامی تعریف می‌شد.

سر برآوردن گروه‌ها و تشکّل‌های چپ و راست سیاسی-دینی در خارج از دایره هژمونی حوزه علمیّ و روحانیان، مانند نهضت‌خداپرستان سوسیالیست و نهضت آزادی ایران و سپس‌تر آغاز جنبش اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی از ابتدای دهه چهل و شکل‌گیری آرایش جدید سیاسی در میان متدیّنین و مذهبیان جامعه، مثل پدیده‌هایی همچون سازمان مجاهدین‌خلق، حزب ملل اسلامی، نحله حسینیّه ارشاد و حواریّون دکتر علی شریعتی، جنبش جاما به رهبری زنده‌یاد دکتر کاظم سامی و... این مرزبندی را پررنگ‌تر و مبنایی‌تر نمود؛ به‌صورتی‌که در دهه پنجاه خورشیدی و به‌دنبال کشمکش‌های درون زندان بین نیروهای

مبارز مذهبی بعد از جریان تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و کشیده شدن این اختلاف و شکاف به بیرون زندان و تسرّی آن به صفیندی‌های سال‌های اوّلیه بعد از پیروزی انقلاب دیگر می‌توان تکثّر مشهود در طیف مبارزان دوران پهلوی را، قربانی‌شده به پای شعارهایی یافت همچون: «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله».

پس از انقلاب ۱۳۵۷، اصطلاح چپ و راست به تدریج نه تنها در ادبیات سیاسی ایران، بلکه در افواه عام نیز رایج شد. ریشه این رواج و شیوع را باید در فروپاشی اتحاد نیروهای مبارز مذهبی حول محور رهبری آیت‌الله خمینی جست که کم و بیش، از سال ۴۲ تا سال ۶۲ پاییده بود. به دنبال اختلافات پیش آمده در دوران جنگ در حزب جمهوری اسلامی و تعطیلی آن، انشعاب در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بالاخره انشعاب مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز در اواخر عمر بنیانگذار جمهوری اسلامی، جناح‌های مخالف با یکدیگر، به چپ و راست تقسیم شدند، و این اصطلاح به تدریج محور تقسیم‌بندی‌های سیاسی قرار گرفت.

این‌گونه بود که هنگام سخن‌گفتن از گروه‌های چپ، تشکّل‌هایی همچون مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، خانه کارگر، انجمن اسلامی معلمان، مجمع نیروهای خط امام و... متبادر به ذهن می‌شدند. اصطلاح گروه‌های راست نیز یادآور تشکّل‌هایی همچون جامعه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و تشکّل‌های اسلامی همسو شامل جمعیت مؤتلفه اسلامی، جامعه اسلامی مهندسين، جامعه زینب، جامعه اسلامی پزشکان ایران، جامعه اسلامی کارگران، جامعه انجمن‌های اسلامی بازار و اصناف، جامعه اسلامی دانشگاهیان ایران، جامعه اسلامی دانشجویان، جامعه اسلامی فرهنگیان و... بود و تا حدودی هست. در دوره ریاست جمهوری مرحوم هاشم‌رفسنجانی دو اصطلاح «چپ مدرن» و «راست مدرن» وارد ادبیات سیاسی ایران شد. چپ مدرن، حکایت از جریانی داشت که به بازنگری در اندیشه‌ها و نظرات خود پرداختند. محصول این تأمل، چرخش در بعضی از مواضع رادیکال، و اصلاح و تعدیل بخشی از شعارها و آرمان‌های این جناح بود. فضای باز سیاسی و فرهنگی، توسعه اقتصادی، تنش‌زدایی در سیاست خارجی، تسامح و تساهل در عرصه فرهنگ و سیاست جزو شعارهای چپ مدرن بود. این گروه طرفدار آزادی بیان و گسترش آزادی‌های سیاسی محسوب می‌شدند.

در مقابل، در جناح راست نیز تغییراتی پدید آمد؛ و یکی از نتایج آن منشعب شدن جریانی بود که با عنوان راست مدرن مطرح شدند. این جریان، متشکّل از افراد میانه‌رو جناح‌های چپ و راست بود؛ که دیدگاه‌های مشترکی با چپ مدرن داشتند و در مجموع معتقد به اصلاحات

سیاسی و به خصوص اصلاحات اقتصادی، توسعه فرهنگی، خصوصی‌سازی و مدیریت علمی و کارشناس‌سالاری‌اند. عمده‌ترین تشکّل این گروه، حزب کارگزاران سازندگی است که در ادامه با چپ مدرن همسو شدند. تقسیم بندی بعدی در قالب اصلاح طلبان و اصول‌گرایان شکل گرفت که در پرونده پیشرو به آن‌ها به تفصیل، خواهیم پرداخت. در مجموع چپ و راست اسلامی، پس از آغاز رهبری آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۶۸ تا سال ۸۴ فراز و فرود و کش و قوس‌های فراوانی به خود دید؛ اما با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد عملاً افول جریان‌های رسمی سیاسی منبعث از جمهوری اسلامی کلید زده شد و صورت‌بندی سیاسی جدیدی به تدریج شکل گرفت که چون بی ریشه و فاقد اصالت است عملاً در شرایط فعلی تنها کاریکاتوری از رقابت سیاسی را بازنمون می‌کند و به جای گروه‌ها و تشکّل‌های رسمی سیاسی گروه‌های ذی‌نفوذ غیرشفّاف و غیرپاسخگو سرنوشت سیاست و حکومت در ایران کنونی را رقم می‌زنند که گاه از آن به جریانی شبه‌مافیایی تعبیر می‌شود. همچنان‌که گفتیم به‌طور کلی جناح‌بندی‌های سیاسی در ایران مرزهای مشخصی ندارد. گروه‌های موسوم به چپ و راست هیچ کدام راهبردها و دیدگاه‌های خود را از پیش و به‌طور شفّاف و تفصیلی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ارائه نکرده‌اند. همچنین ضعف نهادهای مدنی و احزاب سیاسی در هر دو جناح به دلیل فقدان سابقه تشکّل‌های سیاسی رسمی و سازمان یافته در ایران مشهود است تشکّل‌ها غالباً با توجه به زمان خاص (انتخابات) ایجاد می‌گردند و مواضع نیز برحسب موقعیّت و بسته به فضا و شرایط جدید تغییر می‌کند. از این رو اغلب می‌توان تردید و تردّد و نوسان گروه‌ها و افراد سیاسی را بین چپ و راست کاملاً مشاهده کرد. از آنجا که بسیاری از اندیشه‌ها و مواضع گروه‌ها به‌طور موقّت و انفعالی طرح‌ریزی می‌شوند، نمی‌توان به تداوم مواضع سیاسی اطمینان داشت.

در کل به نظر می‌رسد اصطلاح چپ و راست برای بیان تفاوت‌ها و سلايق سیاسی در ایران مبهم و نارساست و در صورت کاربرد باید به تفاوت عمیق اندیشه‌ها و جناح‌بندی‌های سیاسی میان ایران و غرب توجه داشت. ابهام و نارسایی این دو اصطلاح تا حدّی است که افراطی‌ترین گروه چپ در ایران را به لحاظ بعضی از اصول فکری می‌توان حتّی مشابه با محافظه‌کاران و راست‌گرایان غربی دانست. همین مسأله در مورد راست‌گرایان نیز صدق می‌کند. بنابراین در کاربرد این اصطلاحات باید به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران توجه داشت.

به‌راستی ریشه این لغزندگی در مفهوم، بی‌مبنایی در نظر و آشفتگی در عمل دو جناح عمده سیاسی در ایران امروز در چیست؟ آیا این همه پریشانی را مبدایی و مقصدی و غایتی متصور است؟ برای پاسخ بدین سؤال موجز، ناگزیریم از تفصیل در گزارش شکل‌گیری این دو جناح با

تأکید بر خاستگاه‌های سیاسی، عملگرایانه آن؛ از این‌رواست که باید کمی به عقب برگردیم و از آغاز، این رشته‌ای را که سر دراز دارد دنبال کنیم.

همچنان‌که ذکرش رفت، صرف‌نظر از تأثیرات ماندگار چپ مارکسیستی-سوسیالیستی بر ذهنیت مردمان ایران قرن اخیر، پیشینه نزدیک جناح چپ و راست فعلی، به مبارزات علیه نظام پهلوی برمی‌گردد. به زعم همه مخالفان رژیم محمدرضا پهلوی، اعم از حزب توده گرفته تا جبهه ملی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و نهضت آزادی و اطرافیان آیت‌الله خمینی و علمای غیرسیاسی قم و نجف، دستگاه حاکمه ایران در آن دوران، متحد نزدیک آمریکا بوده‌است؛ بدین‌لحاظ موافقان رژیم، راست به‌شمار آمده و تمامی گروه‌های ضدپهلوی به‌ویژه گروه‌های مسلح، چپ محسوب می‌شدند. به بیان دقیق‌تر، پس از کودتای ۲۸ مرداد هیچ گروه چپی قابل شناسایی نیست که با نظام پهلوی روابط حسنه‌ای داشته‌باشد. روشنفکران و روحانیان دخیل در انقلاب ۵۷ نیز به درجاتی متأثر از اندیشه‌های چپ از نوع خوشخیم و ملایم آن بودند. آنان بیشتر به گونه‌ای از عدالت اقتصادی توجه داشتند. شاید از این‌رو بود که وجه ضدامپریالیستی انقلاب، رفته‌رفته پررنگ‌تر می‌نمود و بعدها با سیاست کلی نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی تبدیل و سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران توسط همین نیروهای چپ‌گرای اسلامی و به‌اصطلاح آن روز خط^۱ امام، اشغال شد.

از سوی دیگر، قاطبه روحانیت و شریعتمداران و طرفداران فقه سنّتی که بنا بر مبانی فقهی شیعی اوایل کار متمایل به راست بودند، به تدریج گرایش به چپ پیدا کردند. قول بسیار مشهور و متواتر آیت‌الله خمینی که: «یک موی کوخ نشینان بر همه کاخ نشینان ترجیح دارد»، با این‌که با مبانی فقه جواهری و سلوک علمای شیعه در طول تاریخ تناسبی نداشت، نمایانگر نهایت چپ‌گرایی در میان مخالفان رژیم سابق و بنیانگذاران نظام جمهوری اسلامی ایران بود. جالب این که آیت‌الله خمینی در پیام به روحانیت در تاریخ سوم اسفند سال ۱۳۶۷ از جنگ فقر و غنا به عنوان «جنگ حق و باطل» و جنگ «ایمان و رذالت» نام بردند؛ درحالی‌که شاگرد وی محمد امامی کاشانی به‌صراحت در خطبه‌های نماز جمعه تهران مدّعی شد که ما در اسلام جنگ فقر و غنا نداریم!

از اینها که بگذریم، با توجه به اینکه راستگرا در اقتصاد، طرفدار مالکیت خصوصی، اقتصاد آزاد و لیبرال و مخالف دخالت دولت است، نیروهای انقلابی بازار که علی‌القاعده باید به نوعی لیبرالیسم اقتصادی قائل می‌بودند، دچار تناقضهای درونی گشتند. خلاصه کلام این‌که به مرور، نیروهای چپگرا لیبرال و راستگرایان هم به چپ

متمايل شدند. پيامد سياسى اين چرخشها نيز اين بود كه اين دو گروه، يكى طرفدار عادى‌سازى رابطه با امريكا بود و يكى مخالف. مخالفان با امريكا قهراً مخالف سيستم سياسى و اقتصادى امريكا شدند و به سمت چپ گرايش پيدا كردند و بدین‌ترتيب بحث عدالت اقتصادى محوريت بيشتري يافت.

هرچند عدالت‌خواهى در ميان كنشگران سياسى در ايران به ضدّيت با امريكا برمي‌گردد در حقيقت اصل، هميشه منافع سياسى بوده‌است و منافع هم در مخالف‌بودن با امريكاست. پيامد اين منفعت‌جوئى آن بود كه اين گروه در مقابل دسته‌اى كه طرفدار عادى‌سازى رابطه با امريكا بودند، دیدگاه سوسياليستى پيدا كردند و حرمت مالكيّت خصوصى از بين رفته و دخالت دولت در اقتصاد تشويق شد. در ميانه اين دعوا، اين دو قطبى‌سازى، حربه‌اى بود براى از ميدان به دركردن رقبای سياسى؛ اما شوربختانه اين نگرش به رقابت‌هاى متعارف سياسى كه در همه‌جاى دنيا كم و بيش معمول است منحصر و محدود نماند و به عناوين و برجسب‌هاى حتى گاه مجرمانه بدل شد براى حذف جناح مقابل. عناوينى همچون غرب‌گرا، ضدانقلاب، سازشكار، ليبرال، سكولار و... از سويى و متحجر، ايدئولوژى‌اندیش، واپس‌گرا، روسوفيل و از سويى ديگر. اين طرز تفكر كه اگر با دیدگاه من مخالف هستى پس به عدالت اقتصادى اعتقاد ندارى تالى فاسدهاى فراوان و پيامدهاى اقتصادى، فرهنگى و سياسى بسيار داشت. وقتى القائات يك جناح سياسى بر اين پايه باشد كه برنامه توسعه‌اى كه به قدرتمندى اقتصاد خصوصى منجر شود، ظالمانه است و با آرمان‌هاى انقلابى منافات دارد، ديگر مسير توسعه مسدود شده و از دل آن اقتصادى رانتي و مافیایى بيرون مى‌آيد و كارآفرينى و اشتغال مولد براى دهه‌ها به محاق مى‌رود همچنان‌كه رفته‌است.

اين مجادلات به‌ظاهر سياسى صرف، صورت‌حساب بسيار گزافى، هم روى دست ملت مى‌گذارد و هم نهايتاً حاكميت را ناكارآمد مى‌كند. اين فضاى گفتمانى بى‌اساس زمينه را مهيا مى‌كند كه گروهى با شعار عدالت‌طلبى توده‌هاى مستأصل و درمانده را جذب خود كنند و چندصباحى بر اريكه قدرت تكيه‌زنند و سهم خود را از رانت‌ها و ويژه‌خورى‌هاى عديده ببرند. مصداق بارز محمود احمدى‌نژاد بود كه براى تخریب اكبر هاشمى رفسنجانى و سيدمحمد خاتمى، و بالا رفتن از دالان‌هاى قدرت، فساد و تبعيض اقتصادى را محصول دوره ايشان اعلام كرد؛ در صورتى‌كه شاخصها و آمارهاى تخصصى دقيقاً چيزى خلاف آن را نشان مى‌دادند. اما در فقدان توسعه سياسى و نبود احزاب جدّى و واقعى، معلوم است كه قاطبه شهروندان گوششان با کدام شعارهاى عامه‌پسند نواخته مى‌شوند! جالب‌تر آن‌كه درحال حاضر در فضاى سياست‌ورزى ايران، دو گرئه هستند

که خود را انقلابی می‌نامند؛ دسته‌ای طرفداران نظام و گروهی آرزومندان تحقق انقلابی جدید.

از آنجا که انقلاب به معنای تحولات بنیادین و برهم زدن نظم مستقر و موجود است، اطلاق واژه «انقلابی» برای دسته اول درست نیست و امری است پارادوکسیکال و به شدت تناقض‌آمیز و کثرت استعمال این کلمه در مقام کوبیدن حریف، که زمانی به طنز می‌مانست، رفته‌رفته تبدیل به تراژدی و سوگنامه شده‌است. این حربه غیراخلاقی و بی‌معنا، جاده را برای مفسده‌های شگرفی کوبیده‌است که کمترین آنها به قدرت رسیدن افراد فاقد صلاحیت، شایستگی و تخصص است که امروزه بلای جان بدنه مدیریتی کشور شده‌است. به هر حال اینها همه و بسیاریها بیش از این هزینه‌هایی است که جامعه ایران پساانقلاب ۵۷ برای آن پرداخته‌است و می‌پردازد و امیدی نیست که در کوتاه‌مدت، برون‌رفتی از آن پیدا شود. در خاتمه کلام شاید خالی از لطف نباشد که به این سؤال مقدّر جواب دهیم که چه لزومی دارد که ما در فصلنامه خاطرات سیاسی تا بدین مایه جدّ و جهد نموده، به تبارشناسی پدیده‌ای سیاسی که شاید چندان هم دل‌خوشی از آن نداریم بپردازیم. این پرسش را در برابر تمامی تاریخ‌پژوهان می‌توان نهاد و آنان نیز به احتمال در مقام پاسخ، به این جمله بسیار پرمغز بندتو کروچه که «تمام تاریخ، تاریخ معاصر است» متشبیث می‌توانند شد. حق هم همین است که ما برای فهم امروز و ساختن فردایمان که در گرو عدم تکرار اشتباهات تاریخیمان است باید دیروزمان را بشناسیم و دریابیم که کجا به کژراهه رفته‌ایم. این دیار آریایی و مردمان آن دیگر تاب تحمل مصائبی بیش از این را ندارند و باید هرچه زودتر، ققنوسوار از زیر خاکستر خطاهای خود و نخبگان و پیشوایان‌شان برآیند و ایرانی درخور نام و آوازه تاریخی خویش بسازند و نسل‌های آینده را از گزند زوال تمدنی و خطر فروپاشی سرزمینی برهانند.

یاد گذشتگان هم، آینده است اینجا
در کارگاه تجدید چیزی کهن نماند (بیدل)